

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال سوم، شماره یازدهم، پاییز ۱۳۹۰، ص ۸۷-۱۱۰

پیام‌های جهانی عطار برای مشکلات فکری انسان معاصر^۱

دکتر حسینعلی قبادی* - دکتر قدرت الله طاهری**
دکتر سید علی قاسم‌زاده*** - دکتر علیرضا فولادی****

چکیده:

چگونگی رویارویی گفتمان‌های ادبی با مشرب‌های فکری و فلسفی معاصر، از جمله مسائلی است که طرح آن ضروری می‌نماید؛ علت آن نیز وجود بحران‌هایی است که بشر معاصر را در بر گرفته است. بحران‌هایی که علت آن‌ها را می‌توان در پوچ‌گرایی، عصبیت‌های نژادی مدرن، اصالت سود و سرمایه و فردیت‌گرایی افراطی جست‌وجو کرد. مفاهیم به کار رفته در آثار عطار، خاصه «منطق‌الطیر» وی، از آن رو که خود التیامی

^۱ این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «پیام‌های جهانی ادبیات فارسی» است که با پشتیبانی صندوق حمایت از پژوهشگران ریاست جمهوری (Iran national science foundation: INSF) مصوب شورای بررسی نهایی طرح‌های جهاد دانشگاهی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی در حال انجام است.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس ghobadi.hosein@yahoo.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی Gh_taheri@sbu.ac.ir

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولیعصر (عج) رفسنجان s.ali.ghasem@gmail.com

**** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان alirezafouladi@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۰/۸/۲۵

تاریخ وصول ۹۰/۵/۱۳

است بر جراجت حاصل از این بحران‌ها در خور بررسی است. سبب آن نیز رویکرد عطار به معارف عرفانی، بی‌اعتنایی به دایره تنگ قوم‌اندیشی و تمرکز بر احساسات زلال انسانی است که این یک خود حاصل عبور از عواطف شخصی و اجتماعی عطار است. این پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر رهیافت هرمنوتیک انجام گرفته است، در صدد است تا پیام‌های رهایی‌بخش عطار را با استقصا در «منطق‌الطیر» بکاود و با برشمردن بحران‌هایی که به برخی از علل آن‌ها اشاره شد، تناظر آموزه‌های او را با نیازهای معنوی بشر امروز روشن سازد.

واژه‌های کلیدی:

عطار، منطق‌الطیر، مشکلات انسان امروز، پیام جهانی.

بیان مسأله:

در جهان امروز آدمی از بحران‌ها و معضلات پنهان و آشکار در رنج است. بنیادی‌ترین علت رنج بشر امروز آن است که حلقه‌های واسط خود را با دنیای آرمانی خویش از یاد برده است. حلقه‌هایی همچون اسطوره، حماسه، معنویت و آموزه‌های دینی و اخلاقی و بدین سبب گام به گام از مدار مهر، قداست، زیبایی‌شناسی ادبی و میراث‌های معنوی دور شده است؛ در حالی که اگر لحظه‌ای با صاحب‌دلان پاک‌ضمیری همچون عطار، هم‌نشین شود و هم‌گام با آنان ژرفنای دل خویش را بکاود، آرامشی ماندگار را تجربه خواهد کرد تا در خلوتی شکوهمند با خویشتن حقیقی خویش به نجوا بنشیند و با بهره‌گیری از دریای معرفت و خلوص بی‌پایان آثار آنان، عطش خویش را فروبشانند. فروشدن در ژرفای آثار ادبی، تاریخ ادبیات، زیبایی‌شناسی اسطوره‌ای و ادبی، مبین آن است که ادبیات می‌تواند انسان را از گیرودار روزمرگی رها سازد و روح او را در کیهان معنوی به پرواز درآورد؛ زیرا ادبیات ناب، بویژه ادبیات عرفانی، از بارقه‌های

عمیق خودشناسی سرشار است. معماران سترگ جوامع انسانی، بنای هستی بشر را با ادبیات و هنر استوار کرده‌اند و با کمک هنر آن را پایدار ساخته‌اند و همواره آن را تکیه‌گاه آرمان‌ها و نظرگاه‌های انسان‌ساز قرار داده‌اند. از این روی، بشر امروز در صدد است تا خود را از بحران‌های دست‌وپاگیر روزمره‌زدگی رهایی دهد و در محضر آموزگارانی بنشیند که توانسته‌اند به ژرفای جهان و نهاد و نهان انسان نگاهی از سر بصیرت داشته باشند؛ اما بعضاً انسان امروزی به رغم توفیقات و نوآوری‌های مادی، به درد خودخواهی و از یاد بردن خویشتن خویش دچار آمده است. رفتار غیرواقعی‌گرایانه و رنج‌افزای انسان معاصر نیز محصول همین غفلت از خویش است (ر.ک: هکسلی، ۱۳۸۶: ۱۳۸) و تا آن را درمان نکنند، ظرفیت بهره‌گیری از ساحت‌های رهایی‌بخش جهان و کیهان را پیدا نخواهد کرد. آنچه بیان شد، به معنای این نیست که نگارندگان این مقاله از توجه و بازخوانی میراث‌های کهن، بازگشت به گذشته را جست‌وجو می‌کنند؛ بلکه هدف آنان پالایش فرهنگی و بازشناسی و بازیابی هویت راستین انسانی است تا بدان دردهای درونی بشر را درمان کنند. دردهایی که پیش از آثار متفکران غربی، به خوبی، در گنجینه‌های ادب فارسی بازتاب داشته است؛ چنان که قبل از «مارتین هیدگر»، که در سخنرانی خود در سال ۱۹۵۵م. در بزرگداشت صد و هفتاد و پنجمین سال تولد «کنرادین کرویتزر» موسیقیدان آلمانی، بشر امروز را گریزان از تفکر خواند و علت آن را نیز مبدأ بی‌فکری دوره معاصر دانست (ر.ک: هیدگر، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۳۱).

در منظومه فکری ادیبان و عارفی همچون عطار، مولانا، سهروردی، حافظ و اندیشمندانی همچون عزالدین محمود کاشانی، تفکیک عقل شهودی و علم حضوری یا معنوی از تجربه علمی و علم کسبی، عقل جزئی و... به خوبی مشهود است (ر.ک: عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۸۱: ۵۶-۱۰۳) یا نظریه جهل فرهیخته نیکلای کوزایی (۱۴۰۱-۱۴۶۴ م) که معتقد است راه رهایی بشر از عقل استدلالی، رجوع به معرفتی است که «او را نسبت به جهل خویش آگاه‌تر سازد» (به نقل از نصر، ۱۳۸۵:

(۷۴) که چیزی جز عبارت سهل عبدالله نیست که گفته است: «المعرفة هي المعرفة بالجهل» (ر.ک: عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۸۱: ۸۲).

بنا بر همین، ضروری است که این مقاله در صدد تبیین آن بخش از دیدگاه‌های عطار باشد که با مشکلات انسان امروز تناظر و تقابل دارد؛ زیرا اندیشه‌های عطار از سرچشمه‌های جاودانه و سرشار ناب اسلامی - عرفانی بهره می‌گیرد و ارمغانی نفیس و پیام‌هایی جذاب و تازه برای روزگار پر مشغله امروز دارد. بنابراین پس از آن که چارچوب نظری تحقیق روشن شد، استقصایی در «منطق الطیر» صورت گرفت که موجب درک فضای فکری عطار شود؛ زمینه‌های انسانی شعر او را روشن سازد؛ زمان و مکانی که در آن می‌زیست، بررسی کند؛ در نتیجه انواع پیوندهای شعر وی با عناصر یادشده را کشف کند. این پژوهش اثبات‌کننده این واقعیت است که رهیافت‌های اندیشمندان بزرگ ایرانی بر راهکارهای متفکران معاصر غرب (از متفکران آگزیستانسیالیستی تا پدیدارشناسان)، فضل تقدم و حتی گاه تقدم فضل دارد و فرهنگ ایرانی بهترین آبشخور حل بحران‌های به وجود آمده برای بشریت است.

تناظر اندیشه‌های عطار با موقعیت انسان امروز

در بخشی از جهان امروز انسان‌ها به دلیل شیفتگی در برابر مصنوعات خویش و پیشرفت خیره‌کننده فن‌آوری و همچنین درگیر شدن با مسائل و آرزوهای زودگذر، به بیراهه گرفتار آمده‌اند. به همین سبب، گاه نیز تمیز میان اولویت‌های معطوف به آرمان‌های بلندمدت و ماندگار را با خواسته‌های نازل کوتاه‌مدت از دست داده‌اند. آن‌ها تحت سیطره فرایندها، سنت‌ها، بوروکراسی پیچیده، دایره بسته سازوکارهای اداری و معضلات گوناگون فرهنگ صنعتی، عمدتاً از عظمت روحی انسان غافل مانده‌اند و خویشتن را به عادت‌های ذهنی مشغول داشته‌اند و به قلیل‌پسندی و خواسته‌های سطحی و زودگذر رضایت داده‌اند. وجهه عمومی و روش غالب انسان امروز، خرده

فرهنگ ناشی از شتاب‌زدگی است که با اندک دگرگونی و همچنین تنوع سطحی ارضا می‌شود. بی‌صبری و آسان‌طلبی بر کیفیت زندگی و مطالعات بشر اثر گذاشته و موجب شده است که از تدقیق در اندیشه‌ها سرباز زند. گرچه بسیاری، از جمله «هوسرل» و برخی از متفکران فلسفه غربی ریشه این بحران را در غرب جست‌وجو کرده‌اند (ر.ک: هوسرل، ۱۳۸۹: ۹۶). درنور دیده شدن مرزها و تأثیرپذیری فرهنگ‌های معاصر شرق و غرب در زنجیره سنت تاریخی، ما را بر آن می‌دارد که بحران یادشده را مخصوص غرب ندانیم. همین باور و نگرش است که اساس تمایز بنیادین نگاه انسان‌شناختی متفکران شرق با متفکران غرب است. نگرشی که در ژرف‌ساخت تفکرات امثال عطار موج می‌زند و همین باور و نگرش است که باعث شده تا یادکرد او از انسان، منحصر به انسان خاص شرقی یا اسلامی نباشد، بلکه «ماهو» انسان را در نظر داشته باشد؛ درحالی که در اغلب تحلیل‌های متفکران غربی، هر جا سخن از انسان به میان می‌آید بیشتر رنگ و بوی انسان غربی دارد.

با این همه، انسان امروز از نعمت بهره‌گیری ناب از میراث‌های معنوی گذشته دور مانده است. انسان امروز عموماً فرصت زیادی ندارد تا شاهکارهایی چون «شاهنامه» فردوسی، «عقل سرخ» سهروردی، «منطق‌الطیر» عطار و «مرصادالعباد» نجم رازی را بخواند و از آن‌ها لذت برد. «متیو آرنولد» چهار مشکل عمده را برای انسان مدرن تشخیص می‌دهد که به نوعی فقط به شرط توجه به ادبیات و شعر درمان‌پذیر یا حداقل تخفیف‌پذیر هستند:

۱. نگاه انسان مدرن از آسمان به سمت طبیعت برگشته است و طبیعت و ماورای طبیعت به ترتیب مجهول بزرگ انسان مدرن و انسان کلاسیک شده‌اند.
۲. انسان مدرن، بردهٔ برساخته‌های خویش است و کالای خودساخته‌اش را به جای خدا تقدیس می‌کند.
۳. طبیعت برای انسان مدرن، تنها تأمین‌کنندهٔ نیازهای ناتمام اوست. انسان مدرن حتی به هم‌نوع خود نیز به عنوان بخشی از طبیعت نگاه می‌کند که همچون ابزار

می‌تواند خواسته‌های او را برآورده سازد.

۴. انسان معاصر با حجیت‌زدایی از خدا و توجه صرف به عقل خویش، به بی‌پناهی رسیده است. (برتنس، ۱۳۸۴: ۱۱-۲۲).

با توجه به این مشکلات و در نظر داشتن توانایی‌ها و جایگاه‌های ادبیات و شعر، که به نوعی پیوند ناگسستنی با فلسفه دارند، می‌توان گفت که عامل مهم در حفظ تداوم فرهنگی آن است که متون ادبی مورد بازخوانی قرار گیرد و با التذاذ از میراث‌های معنوی، ارتباطی سازنده با آن برقرار شود. این استمرار، پیوندی است که امکان گفت‌وگو با میراث‌های سرشار از تجربه بزرگ انسانی و شهود عرفانی را برای بشر امروز فراهم می‌کند تا بتواند بر بخشی از تشنه فرهنگی دوره مدرن فائق آید. انسان امروز باید بتواند برای رفع مشکلات فکری خود، اندیشه بزرگان گذشته را مرور کند تا ارتباطی مؤثر بین آن‌ها برقرار شود؛ زیرا متن‌های گذشته ظاهراً صامت و ساکت‌اند؛ اما در حقیقت به منزله چراغ‌هایی نیمه‌روشن هستند که به تمامی، در پرتو رجوع ذوق، ذکاوت و نبوغ انسان‌ها روشن می‌شوند و به جهان تیره روشنایی می‌بخشند. با این حال، به نظر می‌رسد بازخوانش متون گذشته ادبی، بدون انتخاب بنیان‌های نظری استوار و بکارگیری روشی عالمانه و هدفمند، نمی‌تواند بهره‌ی چندانی داشته باشد و از ظرفیت‌های این متون سخن گفتن نیز به منظور حل مشکلات معرفتی و زیستی بشر معاصر، بدون این پشتوانه، راه به جایی نخواهد برد. این نوشتار بر آن است تا با عنایت به چارچوب نظری بیان‌شده و تکیه بر مبنای اندیشه‌های عطار، که در اثر نفیس او «منطق‌الطیر» به رشته تحریر درآمده، پیام‌های وی را برای انسان امروز استخراج و بیان کند.

از مسائل مهمی که شاعران عارف ایرانی بر آن تأکید داشته‌اند، ابعاد مختلف و ساحت‌های گوناگون وجودی انسان است. این شاعران در صدد تبیین ماهیت و لایه‌های پیچیده نیازهای روانی و معرفتی بشر برآمده و دریافته‌اند که آدمی استعداد تعالی و عروج دارد و مقام خلافت الهی و تبدیل شدن به آینه صفات حق و جام جهان‌نمای خالق، زیننده، اوست؛ اما چون در حجاب عالم محسوسات، اسیر و معلق

مانده و همواره در هاله‌ای از توهمات و خیالات خویش گرفتار است، نمی‌تواند بین حقایق و واقعیت‌ها تمیز قائل شود. عطار از شاعرانی است که عقیده دارد افق دید انسان به علت سرگرم شدن به خیالات بی‌ثمر، دچار محدودیت و تنگنا شده است. از این رو کوشش‌های وی باید معطوف به رهانیدن خود از تنگناها و غبارهای تیره‌کننده باشد تا بدین وسیله به افق‌هایی فراخ‌منظر و نامحدود پرواز کند. انسان در مرحله ادراک حسی جز به محسوسات دسترسی ندارد؛ همان‌گونه که در مرحله خیال نیز نمی‌تواند جز به مخیلات اتکا کند و همین امر موجب می‌شود که از ابتکارات و نوآوری‌ها، غافل از درک رموز آفاق معنوی، بی‌بهره و معطل بماند (ابراهیمی دینانی، ج ۳: ۱۳۸۳: ۹۲).

بازکاوی اشعار عطار می‌تواند پاسخ‌گوی مشکلات و بحران‌های انسان مدرن باشد. او مخاطب را به حرکت فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که با «شدن»های پیاپی، رفتن به سوی کمال مطلق را بیاغازد. آنچه برای حل مشکلات و معضلات انسان معاصر بایسته است، عطار با هوش و فراست در طلبه خود گرد آورده و به مشتاقان خود ارزانی می‌دارد؛ زیرا «مرکز توجه عطار، انسان و جهان و خداوند است و تمام دغدغه او تبیین ارتباط این سه با هم و ارائه تصویری روشن از این مقولات است (ریتر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۵).

از تدقیق و بازکاوی در «منطق‌الطیر»، چنین برمی‌آید که عطار، تشخیص درد و نیاز و رسیدن به خودآگاهی برای یافتن گمشده‌ای ازلی را بنیاد و محور اندیشه خود قرار داده است؛ همان گوه‌ری که شاعران پیشین، برای یافتن آن، افق‌های زمینی و زمانی را طی می‌کرده‌اند؛ اما در «منطق‌الطیر» آشکار می‌شود که این کیمیای گمشده را باید از ساحتی بالاتر جست‌وجو کرد و همین است که بر تمام موانع و مشکلات روحی، فکری و جسمی تفوق می‌یابد:

جهد آن کن تا در این راه دراز تو به یک ذره نمایی بسته باز

(عطار، ۱۳۷۴: ۶۴)

با توجه به پیام بلند عطار، گزینش ساختار «منطق‌الطیر» نیز در خور توجه است؛ زیرا قصه منظوم مرغان بهتر می‌توانسته است ذهنیات عطار را منعکس سازد. گرچه همه

ابعاد این پیام ژرف انسانی در قالب زبان نمی‌گنجد؛ اما می‌تواند بر لایه‌های معانی بسیار دلالت کند. انتخاب زبان نمادین و تمثیلی خود گواه جدایی‌ناپذیر دانستن زبان و تبیین مفاهیم قدسی است و این خود یکی از پیام‌های زیباشناختی و معرفتی عطار است؛ زیرا همانگونه که سیدحسین نصر بیان داشته است، یکی از عوامل معرفت‌گریزی و قداست‌زدایی معاصر، دوری از ظرفیت‌های زبان رمزی است که در نتیجه آن «بخشی اعظم از معانی باطنی زبان‌های کلاسیک را از دست داده‌اند. دلش آن است که این زبان‌ها با الگوی فکری‌ای ارتباط یافته‌اند که ماهیتی تک‌بعدی دارند. تعصب مابعدالطبیعه‌ستیزانه فلسفه جدید، خود را در تلاش این فلسفه برای رهانیدن زبان از هرگونه مفاد مابعدالطبیعی نشان داد» (نصر، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

با عنایت به نکات یادشده و دیدگاه‌های برتنس (برتنس، ۱۳۸۴: ۲۳-۱۱)، کارکردهای شعر عطار را می‌توان در چهار طبقه جای داد:

۱. شعر عطار با بهره‌گیری از زیبایی‌شناسی و هنر می‌تواند مکمل کارکردهای دین و فلسفه در پاسخ به خلأ معرفتی بشر باشد و بشر امروز باید از نگاه عینیت‌گرایی و مادی به ضرورت کارکرد ادبیات توجه کند.

۲. ادبیات عرفانی عطار آموزنده است؛ به انسان قدرت مشاهده می‌بخشد و متانت و خودشناسی را به او می‌آموزد.

۳. شعر عطار می‌تواند به مدارای انسان‌ها نسبت به یکدیگر و یکپارچگی آن‌ها کمک کند.

۴. شعر عطار مفسر حیات و زندگی بشری است و می‌تواند عاملی مناسب برای تفسیر زندگی و تعبیر و تغییر دنیای اخلاقی باشد. «آن کس که چشم بیدار دارد، طلوع یک صبح روحانی را در افق‌های دوردست می‌تواند مشاهده کند. صدای بال سیمرغ هم از دوردست‌ها طنین دارد و دنیای بی‌روح عصر ما برای آن که باقی بماند به جست‌وجوی روح برخواید خاست. صدای بال سیمرغ، طالبان طریق را به شوق

خواهد آورد و کسانی را که از دنیای آلوده به پول و خون و استعمار سر خورده‌اند، به جست‌وجوی روح و خدا و خواهد داشت» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۸۴).
برای دریافت بهتر و تبیین پیام‌های عطار خطاب به انسان‌های امروز، نخست لازم است به عمده‌ترین مشکلات دوره جدید اشاره شود:

مشکلات انسان امروز

۱. غفلت از ساحت‌های متعالی انسانی

شاید در هیچ عصری، مانند دوران معاصر انسان نسبت به شناختی دقیق از ظاهر جهان اطراف خود غافل نبوده است؛ اما در عین حال در هیچ زمانی هم به اندازه امروز نسبت به باطن و خویشتن خویش ناآگاه نبوده است. او با نادیده گرفتن خود، به جهان مادی به عنوان تنها ابزار قابل شناخت نگریست و با «فروکاستن عقل شهودی به عقل استدلالی و محدود کردن قوه عاقله به زیرکی و زرنگی، نه فقط سبب شد که معرفت قدسی غیرقابل دسترس و حتی برای برخی بی‌معنا شود، بلکه الهیات عقلی را نیز به تباهی کشاند» (نصر، ۱۳۸۵: ۴۰). لذا انسان، گمشده‌ترین موجود زمینی در عصر حاضر است. «آدمی آموخته است که بر همه نیروهای محیطی برون خود غلبه کند. ولی دانش او درباره خود چنان ناچیز است که درمانده و مستأصل در اختیار آثار شیطانی انتخاب درونی نوعی قرار گرفته است» (لورتنس، ۱۳۸۵: ۴۹). انسان معاصر به دلیل فاصله گرفتن از گوهر انسانیت و جوهره ازلیت خود، از خلوت کردن با خود و بازسازی چهره واقعی خویش هراسان است. ترس از چهره حقیقی خود، او را به جمع‌گرایی و بویژه ازدحام تصنعی می‌کشاند و بدون آن که روحش با جمع باشد، در میان دیگران، لحظه‌ها را سپری می‌کند.

۲. بی‌توجهی به معنویت

یکی دیگر از مصائب انسان جدید فراموشی حقیقت ازلی است. او با جدایی از عالم

قدسی و انس با جاذبه‌های رنگارنگ زودگذر دنیایی، ارادت‌ورزی به معشوق ازلی را از یاد برده و به لذت‌های آنی خو کرده است؛ در نتیجه روحیه‌ای عبوس همراه با بدبینی و یأس و گاه عنادورزانه در روح، جان، فکر و نفس او رخنه کرده است.

در ادب فارسی، آثاری ارزشمند در باب ابعاد گوناگون روح آدمی پدید آمده است که در این جا مجال بیان آن‌ها نیست. تنها می‌توان به این اشاره بسنده کرد که برای فیلسوفانی متأله، مانند ابن سینا یادآوری روزگار وصل و طرح مسأله شناخت مجدد خداوند، بسیار اساسی بوده است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۴۷)؛ چرا که در طول تاریخ، شاید هیچ دوره‌ای به اندازه عصر مدرن نبوده است که انسان از نور حقیقت ازلی دور مانده باشد. در دوره معاصر نیز به دلیل قدرت فزاینده‌ای که انسان به دست آورده و علی‌الظاهر توانسته بر سرنوشت خویش حاکم شود، خواسته یا ناخواسته بخشی از توان بشر مصروف نادیدن مبانی، جلوه‌ها و نتایج معنویت شده است. از این روست که کالبد معرفت قدسی از حضور قدسی تهی شده و عمدتاً به مرتبه معرفت جهان‌شناختی و نه معرفت مابعدالطبیعی محض محدود شده است (ر.ک: نصر، ۱۳۸۵: ۸۷).

۳. ترس و ناامنی

دنیای مدرن، عموماً از انواع دلهره‌ها آکنده است؛ به گونه‌ای که به جرأت می‌توان گفت که در هیچ دوره‌ای، بشر این همه دلواپس فردای خود نبوده است. بدگمانی به جهان پیرامون، ناشی از حوادث دهشتناکی است که بشر در این صد ساله اخیر به دست خود به بار آورده است؛ آغاز دو جنگ بزرگ جهانی که تلفات جانی و هزینه‌های هنگفت مالی بر جامعه بشری تحمیل کرده و نیز جنگ‌های منطقه‌ای و داخلی در کشورها و رواج پدیده ناخوشایند استعمار و تروریسم، فضایی ترس‌آور به وجود آورده است و آنچه این فرایند نابودکننده را همچنان تداوم می‌بخشد، در پیش گرفتن عملکردهای غیرمنطقی افراطی مبنی بر سودجویی، شتاب‌زدگی و جاه‌طلبی است. انسانی که مدام در

فکر همگامی با قافله پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی است، خود به خود دنیایی رنج‌آور برای خویش رقم می‌زند. «شتاب آمیخته با ترس و ترس آمیخته به شتاب باعث می‌شوند تا آدمی خصوصیات اساسی خود را از دست بدهد» (لورتنس، ۱۳۸۵: ۵۰). «اشیای لذت‌بخش بی‌وقفه همراه با شور و حرارت تولید می‌شوند و انرژی و جدیتی فزاینده وقف تولیدشان می‌شود؛ اما تمتع جستن از این اشیایی که با آن همه جان‌کندن تولید شده، با همان شور و حرارت «بد و مذموم» قلمداد می‌شود. از همین رو، تمدن مدرن جنبه‌ای مشخصاً مضحک و هولناک [گروتسک] پیدا می‌کند» (شلر، ۱۳۸۸: ۱۶۱).

۴. فردگرایی افراطی

اصالت فرد و رجحان منفعت و لذت شخص آدمی و ترجیح پسند و ناپسند فرد انسانی بر مصالح و منافع دیگر انسان‌ها، که «کی‌یرکگارد» از آن با عنوان «ساحت استحسانی» یا «زیباشناختی» یاد می‌کند (ر.ک: ورنو و وال، ۱۳۸۷: ۱۲۶)، وجهی از بنیادهای نظری انسان مدرن را بنا می‌کند. تأکید بیش از حد بر آزادی فردی، همراه با دریافت‌های گوناگون از آن که گاه نیز متضاد می‌نماید، هنجارها و روابط متعارف و آرامش‌بخش جمعی را به حدی بر هم زده است که برای بشر امروز، مقابله کامل با آن ممکن نیست. با این که انسان جدید، زیان‌هایی فراوان از آن دیده و لمس کرده، باز به انکار مضرات آن پرداخته است. روابط و مناسبات فطری و طبیعی، که بسیاری از نیازهای آشکار و پنهان روحی و روانی بشر را در گذشته پاسخ می‌داده و عواطف انسانی او را سیراب می‌ساخته، در روزگار مدرن صدمه خورده و موجب بروز مناقشه‌هایی بسیار شده است. اصل «تساوی همه جانبه انسان‌ها» عملاً به جای «عدالت بین آدمیان» نشسته و عموماً تناسب میان کوشش‌ها و توانایی‌ها با نتیجه‌ها و بهره‌مندی‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. باید گفت که یکی از سوء تعبیرهایی که از این انگاره ناشی شده، این است که انسان‌ها را بی‌توجه به امتیازات اکتسابی و غیر اکتسابی در مرتبه‌ای یکسان قرار می‌دهد و همه را

بدون توجه به درک و فهم درونی، به نحو مطلق برابر می‌پندارد و خلط مبحثی میان تساوی قانونی با برابری ادراکی و بینشی صورت گرفته و این یکسان‌پنداری مطلق جایگزین عدالت واقعی شده است و نخستین را موجد دومین پنداشته است؛ در حالی که جهان همواره با نگرش‌های متنوع و متمایز همراه بوده و این هم‌ت‌های والا و دانش‌محور بوده که ستون‌های سترگ جهان را ساخته است؛ از این رو انسان‌ها در دنیای مدرن، خواه و ناخواه باید توانمندی‌های گوناگون و استعداد‌های متمایز جهان‌ساز و انسان‌مدار یکدیگر را بپذیرند؛ در حالی که برخی نهادهای طرفدار فردگرایی افراطی، به حدی بر هنجارهای عمومی مسلط شده‌اند که با جَبّاریت پنهان اما آراسته، سرنوشت‌ها را رقم می‌زنند و عملاً مسیر طبیعی تکامل و رشد و بروز استعدادها را نادیده می‌انگارند.

۵. آسان‌خواهی و فرار از واقعیت‌ها

انسان مدرن در دنیای امروز، قاعده «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود» را از یاد برده است و می‌خواهد به اتکای آسان‌سازی‌های نازپرورده زیست کرده، با همین روال زندگی کند. لذت‌های آنی، که برای او به مدد رشد فناوری فراهم شده، توانسته است او را با کمترین کوشش به مطلوبات خود برساند. از پیامدهای این آسان‌طلبی، باورنداشتن ضرورت طی طریق و پشت سر گذاشتن تدریجی مسیر است که یکی از آفت‌های فرصت‌طلبی انسان امروز به شمار می‌رود. آسان‌یابی در امور مادی، باعث شده است که بشر مدرن برای کشف عوالم معنوی نیز همین شیوه را مطلوب بداند و با صورتی تصنعی، گاه ادای معنویت‌خواهان و حسرت‌زدگان برای عوالم متافیزیک را در بیاورد و از زیر بار رنج‌ها شانه خالی کند. با وجود این، انسان امروز طالب آرزوهایی است که زود حاصل شود.

۶. اصالت خرد تجربی و تکیه بر تفکر حسابگرانه

بی‌گمان یکی از ریشه‌های بحران غربی را باید در عینیت‌گرایی دکارتی و خردمحوری کانتی دانست. همانگونه که ارنست کاسیرر در تحلیل فرم اندیشه عصر روشنگری بیان داشته، «فلسفه روشنگری معتقد است که می‌تواند در سیر پیشرفت علم طبیعی و مراحل مختلفی که این پیشرفت طی کرده است، ایده‌آل خود را به طور ملموس به چنگ آورد؛ زیرا در پیشرفت علم طبیعی است که روشنگری می‌تواند پیشروی پیروزمندانۀ روح تحلیلی نو را گام به گام دنبال کند» (کاسیرر، ۱۳۷۰: ۶۳). همین نگرش است که به عقیده روشنفکرانی مانند «ادموند هوسرل» بحران‌آفرین است. «علت بحران غرب، انحطاط مذهب اصالت عقل است که ناشی از غلبه طبیعت‌انگاری و مذهب اصالت متعلق به ادراک بر آن است» (هوسرل، ۱۳۸۹: ۹۶).

راهنمایی‌ها و راهگشایی‌های عطار

اکنون با توجه به مشکلات یادشده، راهبردهای عطار متناظر با بحران‌های امروز بررسی می‌شود تا روشن شود که آیا با رجوع به «منطق‌الطیر» عطار می‌توان به راهبردها و راهکارهایی دست یافت؟

۱. خودشناسی

عطار به دلیل ژرف‌نگری و درک ویژگی‌های عمیق و چندلایه روح انسانی، توانسته است بیش از همه آثارش، در «منطق‌الطیر»، که همچون آیین تکامل بشر و در حقیقت بازگوکننده «فوس صعودی» روح از خاک به افلاک است، بندهایی را که بر دست و پای بشر بسته شده است، بهتر ببیند و آن‌ها را بگشاید. شعر عطار سرشار از حرکت، پویایی و سرزندگی است و انسان در اندیشه او، مدام در تب و تاب شناخت خویش و شدن‌های متوالی است. او مسؤولانه در پی کشف حقیقت خویشتن است. از این

روست که عطار، انسان را در حالت طریق تکامل و «شدن» در هیأت پرندگان به سفری طولانی می‌فرستد و خود در نقش «دهد»ی راه‌آشنا در کنار او می‌ماند تا از آفت‌های راه و مخاطرات آن آگاهش کند. «منطق‌الطیر»، «مصیبت‌نامه» و «الهی‌نامه» هر یک سفرنامه‌ای عارفانه هستند که انسان‌ها را به خودشناسی می‌رسانند و پی می‌برند که آنچه در قاف خیالی می‌جسته‌اند، در درون خودشان بوده است:

چون نگه کردند آن سی مرغ، زود	بی‌شک این سی مرغ، آن سیمرخ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند	باز از نوعی دگر حیران شدند
خویش را دیدند سیمرخ تمام	بود خود سیمرخ، سی مرغ مدام
چون سوی سیمرخ کردند نگاه	بود این سیمرخ این کاین جایگاه
ور به سوی خویش کردند نظر	بود این سیمرخ ایشان آن دگر
ور نظر در هر دو کردند به هم	هر دو یک سیمرخ بودی بیش و کم

(عطار، ۱۳۷۴: ۴۲۴۱-۴۲۳۶)

اگر انسان ماورای سازوکار عادت‌ی این جهان و تاروپود بندهای متعارف زندگی امروزی، درک و شناخته شود، ظرفیت‌ها و استعداد‌های روحی و درونی خویش را بهتر خواهد شناخت:

آنچه گویی وانچه دانی آن تویی خویش را بشناس صد چندان تویی
(همان: ۱۶۹)

برخی از اندیشمندان بزرگ امروز نیز به این مشکل خودشناسی توجه نشان داده‌اند؛ از جمله آن که اصل خودشناسی، یکی از مهم‌ترین بنیادهای فلسفه «کی‌پرگور» است؛ فلسفه‌ای که انسان را ترغیب می‌کند تا خود را کشف کند و فردیت خویش را چنان که هست، فعلیت ببخشد. به نظر او، «باید نگاه‌مان به زندگی‌مان، فراتر از هر چیز، این باشد که زندگی، کشف یا خلق خودمان است. این هدف اصلی زندگی ما انسان‌هاست: "به دست آوردن من خودمان" رسیدن یا نرسیدن به این هدف است که معین می‌کند آیا

ما هستیم. همچون یک من متشخص یا صرفاً "هستیم"؛ یعنی زندگی می‌کنیم بی آن که کسی شویم» (لی اندرسون، ۱۳۸۵: ۱۴۰).

۲. خدانشناسی و وحدت‌گرایی

عطار با فراخوانی مرغان در واقع روح‌های انسانی را فراخوانده است و می‌خواهد دوباره خدا را به یاد آن‌ها بیاورد و شمه‌ای از زیبایی، لطف و رحمت او را بازگوید تا میل شناخت و دریافت او در جان‌های مرده و دنیای ظلمانی ماده‌گرایی زنده شود. او بیش از هر چیزی به عشق ارزش می‌دهد؛ زیرا به گمان وی تا کسی را درد عشق نباشد، میل طلب در او بیدار نخواهد شد. عشق و شور برای رسیدن به محبوب، می‌تواند به انسان شهامت و همتی بایسته عطا کند تا امر محال را ممکن سازد؛ لذا امروز نیز نباید از قدرت بی‌کران عشق غافل باشد. همین که انسان چشمی عاشقانه کسب کند، بددلی‌هایش درمان خواهد شد. برای چنین فردی استدلال لازم نیست. مهم بیناشدن دیده‌های باطنی انسان امروزی است که در زیر خاکستر ماده‌گرایی، روز به روز از حقیقت انسانی خود دور می‌شود. اگر انسان به این واقعیت پی ببرد که بخش مهم وجود او روان و به تعبیر عطار «دل» است، پرده‌های میان خود و خداوندش کنار خواهد رفت:

گر تو می‌داری جمال یار دوست	دل بدان کآینه دیدار اوست
دل به دست آر و جمال او بین	آینه کن جان، جلال او بین
پادشاه توست بر قصر جلال	قصر، روشن ز آفتاب ذوالجلال
پادشاه خویش را در دل بین	هوش را در ذره‌ای حاصل بین
هر لباسی کان به صحرا آمده‌ست	سایه سیمرغ زیبا آمده‌ست

(عطار، ۱۳۷۴: ۱۱۱۸-۱۱۱۴)

بهتر است انسان امروز در همنوایی با عطار، به شناختی مجدد و دیگرگونه از خدای خویش دست بیابد و بددلی‌ها و تنهایی‌های زجرآور را درمان سازد.

۳. ایمان و آرامش درونی

از نظر عطار، حقیقت دین، باورداشتن به نیرویی قهار در بیرون نظام خلقت است که به اراده خود جهان را اداره می‌کند و ایمان به این نیروی قهار، بدون حرکت شورمندانه میسر نخواهد شد؛ زیرا وابستگان به عوالم سطحی، جسارت این وادی را ندارند. عطار، خود در زندگی عملی راه سخت رسیدن به یقین و اطمینان درونی را می‌پیماید و در تمام آثار خویش، پنهان و آشکار، خواننده‌اش را به حرکت شورمندانه در این وادی فرا می‌خواند. شوری که عطار از آن سخن می‌گوید، البته پهلو به پهلو جنون می‌ساید^۱. شوری که هم‌آوا با «کی‌یرگگور» دین را امری فرا عقلانی می‌داند و بر این باور است که فاصله جوهره دین با عقلانیت نه تنها نقصی برای دین نیست، بلکه کمال و تنها کمال آن نیز هست (لی اندرسون، ۱۳۸۵: ۶۲).

عطار در باورها و حتی الگوهای زیباشناختی تحت تأثیر سنایی بود. او فکر می‌کرد مردم زمانه از اصالت‌ها به دور افتاده‌اند و روزگار غربت معنا فرا رسیده است. عطار به زبان ادب و بی‌هیاهوی اهل مدرسه و بدون توجه به مراکز قدرت، این هدف را تعقیب کرد و شعری مبتنی بر «حکمت دینی» بنیان گذاشت (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

به همین دلیل است که عطار کامل‌ترین افراد را در هیأت دیوانگان می‌بیند که در واقع آنان را عاشقان جدی و پاک‌باخته می‌داند و سخنان و حالات آن‌ها را به زیبایی بیان می‌کند^۲. عطار، گستاخی و منطق دیوانگان خود را در «منطق الطیر» به خوبی تبیین کرده است. هنگامی که یکی از پرندگان از هدهد می‌پرسد که آیا در حضرت سیمرغ گستاخی رواست؟ می‌گوید: آن‌ها که به دریای عظیم معارف و حقایق والای بشری رسیده‌اند، وجودی ذخار و اندیشه‌ای بکار دارند و توانا هستند که اسرار الهی را حفظ کنند؛ ازین رو، به مقامی فراانسانی و ماورایی رسیده‌اند و می‌توانند در بارگاه دوست، خوش بگویند و خوش‌تر بشنوند:

گفت هر کس را که اهلیت بود	محرم سر الوهیت بود
گر کند گستاخی‌ای او را رواست	زانکه دایم رازدار پادشاست...

او چو دیوانه بود از شور عشق می‌رود بر روی آب از زور عشق
 خوش بود گستاخی او، خوش بود زانکه آن دیوانه چون آتش بود
 در ره آتش سلامت کی بود؟ مرد مجنون را ملامت کی بود؟
 چون تو را دیوانگی آید پدید هرچه تو گویی ز تو بتوان شنید
 (عطار، ۱۳۷۴: ۲۷۴۶-۲۴۵۸)

حتی سایر شخصیت‌های محبوب او مانند شیخ صنعان نیز از این باور بی‌بهره نیستند. شیخی که پنجاه حج کرده بود و هزار شاگرد به پیرامون خود داشت، بدون توجه به ملامت‌ها و خرده‌گیری‌ها، شورمندانه با عشق و نیازی وصف‌ناشدنی، در راهی بی‌رهرو گام نهاد و از این که شاگردان و تمام آوازه و خوشنامی‌اش را از دست بدهد، ابایی نداشت و بعید نیست خود عطار در جریان جست‌وجوی حقیقت و مبدل کردن عرفان زاهدانه به عرفان عاشقانه، چنین مسیری را هرچند در عالم ذهنیت تجربه نکرده باشد. شباهت این داستان با سیر مرغان را می‌توان نوعی «جست‌وجوی خویش و دیدار با خویش» دانست (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۹۲)؛ زیرا در پرتو چنین آگاهی و رسیدن به من‌جامع و گسترده و یافتن من‌پنهان خویش است که می‌توان به حقیقت واصل شد (همان: ۱۶۵).

شیخ صنعان در اندیشه عطار، نماد اصالت معیار و عملکردهای راستین است؛ زیرا با تفکر و انتخاب در هر برهه دست به عملی می‌زند که از چشم بصیرت مریدان چندین ساله او نیز پنهان می‌ماند. شاید بعد از این تجربه است که شور و هیجان دینی در جان شیفته او غوغایی به پا می‌کند و به زبان او رنگ و بویی دیگر می‌بخشد. «این سلسله عشق الهی که بر گردن عطار افکنده‌اند، هر زمانش به شکلی دیگر در شور و غوغا می‌آورد، صلاهی عشق حق می‌زند، باده از خم قدیم می‌نوشد، نعره مستانه از دل برمی‌کشد، آه آتشین‌اش سنگ را می‌گدازد، سخنش «تازیانه سلوک» می‌شود، او خود را رنجور عشق طبیب غیبی می‌شناسد، دیوانه لم یزل می‌بیند، محو اوست؛ بدو می‌بیند، و از او سخن می‌گوید» (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۶۱).

این چه شور است از تو در جان ای فرید نعره زن از صد زبان هل من مزید...
 گر تو با این شور قصد حق کنی در نخستین شب کفن را شق کنی

چون بود شورت به جان پاک در سر درین شور آوری از خاک بر
هم درین شور از جهان آزاد و خوش در قیامت می‌روی زنجیرکش
(عطار، ۱۳۷۴: ۳۴۴)

بنابراین، عطار یکی از مبلغان بزرگ باور دینی است و خواننده خود را از این که دلبسته امور سطحی و مبتذل دنیوی باشد، بر حذر می‌دارد و بسنده کردن به باورهای نازل دینی را نکوهش می‌کند. شعر عطار، شوق پرواز را درون انسان به حرکت می‌آورد، او را از تنگنای خفقان‌آور می‌رهاند و از زندگی حقیر و هر روزین دل‌زده می‌سازد و هر امر ناممکن را برای او ممکن نشان می‌دهد (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۵).

یکی از انتقادهای عمده «کی‌یرکگور» به وضعیت انسان معاصر، فقدان شور دینی است. «ایمان یک شور است... شور، الهام‌بخش هر آن چیزی است که در اعمال ما بزرگ و در اندیشه‌های ما نامتناهی است و عامل زایش شور فردیت و نامیرایی است. هر حرکت نامتناهی با شور تصدیق می‌شود. شور اعظم آن است که ناممکن را انتظار می‌کشد. هر چه خواسته فرد و آنچه در مقابلش نبرد می‌کند، بزرگ‌تر و هراس‌آورتر باشد، هر چه هدف و موانع بلندتر باشد فرد نیز بزرگ‌تر و ترسناک‌تر است... ایمان شور اعظم است» (کی‌یرکگور، ۱۳۸۵: ۱۷).

یکی از مرغان «منطق‌الطیر»، بوتیمار است که مانند انسان‌های حریص عطشی سیری‌ناپذیر دارد و بر لب دریا می‌نشیند و از غم این که مبادا روزی آب دریا به اتمام برسد، ناله سر می‌دهد:

گر ز دریا کم شود یک قطره آب ز آتش غیرت دلم گردد کباب
(عطار، ۱۳۷۴: ۹۸۳)

اما بازشناسی دیدگاه‌های عطار در باب ریشه‌یابی و بیان آفات احتمالی که متوجه انسان می‌شود، همچنین ارائه راهکار برای رهایی از آن‌ها جالب توجه است. عطار ابتدا به تبیین حقیقت حال دریا، که امری ناپایدار و مدام در حال دگرگونی است، اشاره می‌کند و به زبان حال می‌گوید: دل بستن بر چیزی که دمی بر یک حال نمی‌ماند، با خرد آدمی ناسازگار است. سپس آفت دلبستگی به دریا را بیان می‌کند و متذکر می‌شود

که مرگ سیاه در انتظار کسی است که به دریای پرآشوب، دل خوش کرده باشد. راهکار عطار برای این مشکل، آن است که چشم‌ها را بگشاید و به حقیقت دریا نظر افکند تا دریابد که او هم برای رسیدن به بارگاه محبوب، در جوش و خروش است:

هدهدش گفت ای ز دریا بی‌خبر	هست دریا پر نهنگ و جانور
می‌زند او خود ز شوق دوست جوش	گاه در موج است و گاهی در خروش
او چو خود را می‌نیابد کام دل	تو نیابی هم ازو آرام دل
هست دریا چشمه‌ای از کوی او	تو چرا قانع شدی بی‌روی او

(همان: ۹۹۷-۹۸۷)

۴. پذیرش تفاوت نگاه و تمایل به چندآوایی

در منظر عطار، انسان‌ها مراتب و مدارج وجودی متفاوت و دگرگونی دارند که موجب تعدد و تمایز ادراکی و نگرشی آنان است و به میزان دریافت عوالم گسترده فکری و معنایی، به مدارج والا و گران‌ارج انسانی و الهی نائل می‌آیند. عطار از زبان یکی از پرندگان خود به مسأله برابرنگاری نادرست اشاره می‌کند:

سایلی گفتش که ای برده سبق	تو به چه از ما سبق بردی به حق
چون تو جوایی و من جوای راست	در میان ما تفاوت از چه خاست
چه گنه آمد ز جسم و جان ما	قسم تو صافی و دردی آن ما

(همان: ۱۶۵۸-۱۶۵۶)

عطار در پاسخ به این پرسش، مراتب تفاوت غیراکتسابی و اکتسابی آدمیان را به دقت تبیین می‌کند و مورد دفاع قرار می‌دهد؛ از این روست که میان مراد و پیر با سالک و مرید تفاوت قائل است؛ عموم نحله‌های صوفیه و سلوک، بی‌راهنمایی مرشد ممکن نیست. لذا وجود سلسله مراتب و شرایط تعاملات بین مقتدا و سالک در این میان امری طبیعی است. عطار دلایل برتری و سابقیت مرشد را در این ابیات این گونه بیان کرده است:

گفت ای سائل، سلیمان را همی	چشم افتاده‌ست بر ما یک دمی
نه به سیم این یافتم من نی به زر	هست این دولت مرا زان یک نظر
کی به طاعت این به دست آرد کسی	زانکه کرد ابلیس این طاعت بسی

ور کسی گوید نباید طاعتی
 تو به طاعت عمر خود می بر به سر
 چون تو مقبول سلیمان آمدی
 هر چه گویم بیشتر زان آمدی
 (همان: ۱۶۶۶-۱۶۶۰)

البته در جای دیگر به امتیازات اکتسابی خود نیز اشاره می کند. از آن جمله:
 سالها در بحر و بر می گشته ام
 پای اندر ره به سر می گشته ام
 وادی و کوه و بیابان رفته ام
 عالمی در عهد طوفان رفته ام
 با سلیمان در سفرها بوده ام
 عرصه عالم بسی پیموده ام
 پادشاه خویش را دانسته ام
 چون روم تنها چو توانسته ام
 لیک با من گر شما همره شوید
 محرم آن شاه و آن درگه شوید
 (همان: ۷۰۸-۷۰۴)

می توان دریافت که عطار کوشش های انسانی را سرچشمه و عامل کشش ها و زایش های انسان برای رسیدن به مراحل والاتر و بالاتر می داند و بر همین اساس، انسان ها را به روندگان و رسیدگان تقسیم می کند؛ از این رو، مراتب متمایز آنان را در ماندن و رفتن و رسیدن بیان می دارد. آنان که می مانند از هویت انسانی تهی می شوند و آنان که همیشه در حال «شدن» هستند و راه را پیموده و به مقصد رسیده اند، راهنمای روندگان دیگر می شوند.

۵. بلندهمتی برای پویدن راه کمال

عطار بر این باور است که سالک در هیچ یک از مراحل راه نباید توقف کند، بلکه باید همواره چشم اندازی فراخ با هدفی پایدار فرا روی خویش قرار دهد و تمام همت خود را معطوف رسیدن به آن کند. تشنگی مدام و احساس نیاز مستمر، مهم ترین عامل پرواز روح به عالم برین است؛ او تن آسانی ها و عادت گرایی های ایستا را نکوهش می کند و برای وصول به حقیقت ناب، افزون بر احساس نیاز، تداوم کوشش پیاپی را از اصول بنیادین برمی شمارد.

عطار برای حل مشکل هراسناکی از به مخاطره افکندن انسان های نازپرورد تنعم حقیقت حال دنیا و لذت هایی را برملا می کند که انسان آسان یاب سطحی نگر به دنبال

آن است. و همانند میگل د اونامونو (۱۸۶۴-۱۹۳۶) که معتقد است: «زیستن با درد بهتر است تا نزیستن و آرامش داشتن» (اونامونو، ۱۳۸۸: ۷۴۹)، این ندا را سر می‌دهد که:

هست دنیا چون نجاست سر به سر خلق می‌میرند در وی در به در
صد هزاران خلق همچون کرم زرد زار می‌میرند در دنیا به درد
ما اگر آخر در این میریم خوار به که در عین نجاست زار زار
(عطار، ۱۳۷۴: ۱۷۴۸-۱۷۴۶)

برای رسیدن به معرفت باید راه‌های صعب و مازهای راز را درنوردید. در این وادی راهی میانبر وجود ندارد و انسان امروز باید به این امر واقف شود که آگاهی‌های پایدار و اندیشه‌های بزرگ با تدقیق و غور در آثار و تأویل و تفسیر نظرگاه‌های کسانی حاصل می‌شود که پیشتر، راه‌ها را کوبیده و پیچیدگی‌ها و ظرایف و دقایق راه را دریافته‌اند.

نتیجه‌گیری:

عطار هرچند نه فیلسوف است و نه ادعا دارد که مصلح اجتماعی است، لیکن در لابه‌لای آثارش، نکته‌هایی نغز و راهبردهایی ناب و راهگشا می‌توان یافت که برای مقابله با بحران‌ها و مشکلات غامض سهمگینی به کار می‌آید که فرا روی انسان همه عصرها قرار دارد؛ چرا که گوهر آثارش از دریای وجود پر تلاطم و پر شور عبور کرده و به خلوص و پاکی رسیده و لاجرم بر تجربیات عمیق انسان‌شناسانه و شهودی و عرفانی وی تکیه زده است. تأمل در «منطق‌الطیر» عطار و به کار بستن آموزه‌ها، همچنین توجه به پیام‌های جهانی وی - که در ذیل می‌آید - برای انسان امروز ارمانی نفیس و راهنمایی کارساز است:

۱. سخن عطار، شعر محض نیست و شاعر تنها در پی آفرینش زیبایی‌های ادبی نبوده است، بلکه او اندیشه‌ها و تجربیات معرفت‌شناسانه خود را در قالب زبان و بیانی شاعرانه ارائه کرده است و با توسل به زبان رمزی و تمثیلی از جدایی‌ناپذیری کلام و اندیشه انسانی از امور قدسی و معنوی سخن می‌راند. عطار به فراست دریافته است که یکی از علل اساسی دردها و حرمان‌های بشر، فراموشی بُعد روحانی انسان است. لذا در قالب آثاری تمثیلی، مانند «منطق‌الطیر» به آدمی یادآوری می‌کند که «بی‌خداوند» هستی

و زندگی بشر بی معنا خواهد بود.

۲. در «منطق الطیر»، هر یک از مرغان، تمثّل قشری از مردمان هستند که گرفتار عالم ماده شده‌اند. ذکر بیماری روحی و روانی انسان‌ها با بیان شیوه‌های درمانی، این منظومه را به شیوه نامه‌ای برای رستگاری بشر مبدل کرده است. تطبیق اندیشه عطار بر مشکلات یادشده مبین این حقیقت است که ناامنی روحی و روانی انسان معاصر محصول فاصله گرفتن او از خود (خودناشناسی) و به تبع آن، جدایی از سر منشأ خلقت و نیروی لایزال هستی، یعنی خداوند است. از این رو، یکی دیگر از مبانی تفکر عطار، ضرورت خودشناسی است. عطار با تأکیدی که بر مسأله خویشتن آدمی دارد، می‌تواند انسان معاصر را، که به تک‌ساحتی شدن و انکار متافیزیک رسیده، به شناخت دقیق‌تر خود راهنمایی کند.

۳. به نظر عطار، دین‌ورزی در اطلاع‌یافتن بر آموزه‌ها، تاریخ و سرگذشت شخصیت‌ها و انجام مناسک خلاصه نمی‌شود. او در کنار همه این مباحث، بر تجربه و حکمت دینی تأکید می‌ورزد و وارد شدن در تجربه و معامله مستقیم با خداوند را از ضروریات دین اصیل می‌داند. دینی که او از آن دفاع می‌کند، سرشار از شور و شوق است و در این باب او را می‌توان پیشگام «سورن کی‌یرکگور» دانست؛ چرا که به نظر عطار، حقیقت دین، وارد شدن در وادی خطر خیز معامله با حق است و چون حضرت حق را مقامی مافوق وصف است، معامله با او نیز آسان نخواهد بود. این آموزه برای بشر امروز که خود را از تجربه دین محروم کرده و ساده‌انگارانه به مناسک و روساخت دین دل خوش کرده، می‌تواند دستاوردهایی فراوان داشته باشد.

۴. «سفر» برای تحقق خودشناسی در آثار عطار از جایگاهی ویژه برخوردار است. در واقع او از طرح این سفرنامه خیالی منظوم عارفانه، سفر در خویشتن را منظور داشته است. «منطق الطیر» وصف هزاران مرغ جویای سیمرغ است که در نهایت به سیمرغ می‌رسند و خود را در سیمرغ و سیمرغ را در خود می‌بینند. در منظومه «الهی‌نامه» عطار نیز فرزندان برای یافتن مطلوب خود به سفرهای درازی دست می‌زنند و در طول سفرها به حقیقت وجودی خویش می‌رسند. بنابراین سفر در عالم آفاق در نظر عطار بهترین راه شناخت جهان برون و نمادی برای گذر از خویشتن و تمثیل سفر در روح و

ساحت ملکوتی آدمی است. گویی دواخانه عطار برای درمان روح سامان داده شده و به شفاخانه امراض روحی و رنج‌های روانی انسان قرن بیست و یک تبدیل شده است و از قدرت کیمیاگری او چه سخنی وزین تر از این می‌توان گفت که در سایه‌سار وجود و در دامن تربیت آثارش، مولوی پرورش یافته باشد.

پی‌نوشتها:

۱. عطار در قالب حکایت‌های تکان‌دهنده‌اش از زبان «عقلای مجانبین» عالی‌ترین مضامین شورانگیز را طرح می‌کند و حتی به صراحت می‌گوید تا آدمی بویی از این دیوانگی را نشنود، پاک نخواهد شد.

جمله دیوان من دیوانگی است عقل را با این سخن بیگانگی است
جان نگرده پاک از بیگانگی تا نیابد بوی این دیوانگی
(عطار، ۱۳۷۴: ۴۵۵۲-۴۵۵۱)

۲. هلموت ریتر در کتاب ارزشمند خود، «دریای جان» سرگذشت این دیوانگان را، که در آثار عطار به طور پراکنده آمده است، در یک بخش جمع کرده است (ر. ک. دریای جان، جلد اول، فصل دهم، گستاخی دیوانگان با خداوند، صص ۲۶۹-۲۳۷).

منابع:

- ۱- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۳). دفتر عقل و آیت عشق (دوره سه جلدی)، تهران: طرح نو.
- ۲- اونامونو، میگل د. (۱۳۸۸). درد جاودانگی، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: ناهید.
- ۳- برتنس، هانس. (۱۳۸۴). مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی.
- ۴- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۲). دیدار با سیمرخ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۵- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). صدای بال سیمرخ، تهران: سخن.
- ۶- ریتر، هلموت. (۱۳۷۷). دریای جان، ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق

- بابیوردی، تهران: الهدی.
- ۷- شلر، ماکس. (۱۳۸۸). **کین توزی**، ترجمه صالح نجفی و جواد گنجی، تهران: ثالث.
- ۸- عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۸۱). **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، تهران: هما.
- ۹- عطّار، فریدالدین. (۱۳۷۴). **منطق الطیر**، تصحیح سیدصادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰- ----- . (۱۳۵۴). **مصیبت نامه**، به کوشش نورانی وصال، تهران: زوآر.
- ۱۱- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۵۱). **مجموعه مقالات و اشعار فروزانفر**، به کوشش عنایت الله مجیدی، تهران: دهخدا.
- ۱۲- ارنست، کاسیرر. (۱۳۷۰). **فلسفه روشنگری**، ترجمه یدالله موقن، تهران: نیلوفر.
- ۱۳- کی یرکگور، سورن. (۱۳۸۵). **ترس و لرز**، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.
- ۱۴- لورتنس، کنراد. (۱۳۸۵). **هشت گناه انسان متمدن**، ترجمه محمد و فرامرز بهزاد، تهران: زمان.
- ۱۵- لی آندرسن، سوزان. (۱۳۸۵). **فلسفه کی یرکگور**، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- ۱۶- نصر، سیدحسین. (۱۳۸۵). **معرفت و معنویت**، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- ۱۷- ورنو، روزه و ژان وال. (۱۳۸۷). **نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه های هست بودن**، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
- ۱۸- هکسلی، الدوس. (۱۳۸۶). **خودشناسی**، ترجمه مصطفی ملکیان (سیری در سپهر جان)، تهران: نگاه معاصر.
- ۱۹- هوسرل، ادمنند. (۱۳۸۹). **فلسفه و بحران غرب**، ترجمه محمدرضا جوزی، تهران: هرمس.
- ۲۰- هیدگر، مارتین. (۱۳۸۹). **وارستگی، گفتاری در تفکر معنوی**، ترجمه محمدرضا جوزی، تهران: هرمس.